



محمد اعلی نیا، بزرگ هیئت جان نثاران حضرت ابوالفضل (ع)
از کودکی هم فانوس نفت می‌کرد و هم آبگوشت مجلس را می‌پخت

آقا معلم قهوه‌چی نور هیئت شعر باف‌هاست

۵۴



عکس: میلاد سمنگانی/شهرآرا

مرور خاطرات ۴ دهه زندگی حسین مرصعی
از ۲۰ متری طلاب که حالا خیابان شهید علیمردانی است
تماشای گنبد از پشت بام خانه‌ها

۶



همسایه به همسایه، دیدار چهارم
کوچه شهید ابراهیمی ۲۷
بسم‌ا... شروع کارها
با همسایه‌های فعال

۲

در مسجد چهارده معصوم^(ع)، مادران فقط شنونده
نیستند، مسائلشان را مطرح و راه حل پیدا می‌کنند
آیین ساختن خانه

۷

همسایه به همسایه، دیدار چهارم، کوچه شهید ابراهیمی ۲۷

بسم... شروع کارها با همسایه های فعال

شهادت آتش جنگ دوازده روزه رژیم جنایتکار صهیونیستی، گرچه به ظاهر خاموش شده است، همسایه های جهادگر محله فاطمیه، همچنان خود را در شرایط آماده باش می بینند. آن ها که از سال ۱۳۹۵ حول محور گروه جهادی شهید صاحب نظر دور هم جمع شده اند، کمک به تقویت جبهه حق و تأمین تدارکات برای نیروهای گشت شبانه بسیج محله را به فهرست بلند فعالیت هایشان اضافه کرده اند.

● یادآور تلاش های مادر

فاطمه احمدیان، مدیر این گروه جهادی، شش سال می شود که با قبول مسئولیت فرماندهی پایگاه بسیج امام زمان (عج)، به فعالیت های نیکوکارانه محله فاطمیه جان تازه ای بخشیده است. به ویژه در محدوده مسجد چهارده معصوم (ع) واقع در کوچه شهید ابراهیمی ۲۷، او که از کودکی شاهد تلاش مادرش برای کمک به رزمندگان جنگ ایران و عراق بوده است، می گوید: مادر من تنوری می پخت، خشک و بسته بندی می کرد و می فرستاد برای جبهه ها. تجاوز اسرائیل که علنی شد، برای تقویت همان روحیه، خانم های گروه جهادی را پای کار آوردم تا با تدارک پذیرایی، به بسیجی هایی که برای تأمین امنیت، گشت دارند خدمتی کرده باشم. پخت چهارده کیلوگرم ماکارونی برای شام نیروهای بسیج فعال در گشت های شبانه، بسته بندی میوه و خشکبار و تهیه فالوده و ساندویچ، گوشه ای از فعالیت هایی است که او آن ها را مدیریت می کند؛ با این تأکید که اگر همسایه های همراهی مثل صغری صفدری نبودند، هیچ کدام از این کارها انجام نمی شد.

● کرونا باعث دوستی ما شد

خیلی از همسایه های مسجد چهارده معصوم (ع)، صغری خانم صفدری را به واسطه سیادت همسر مرحومش، به زن آقا، می شناسند. آشنایی او و فاطمه خانم احمدیان از دوران کرونا شروع شد؛ «کرونا» شدیدی گرفته بودم. هیچ کس را نداشتم برایم خرید کند و مراقبم باشد. خوراکم شده بود گریه. شماره خانم احمدیان در محله پخش شده بود تا هر کس بیمار شد، بتواند از خدمات گروه جهادی استفاده کند. زنگ زد و از حال بدم و تنهایی ام گفتم. با کمک او و بقیه بسیجی ها، یک ماه طول کشید تا سرپا شدم. این شد شروع دوستی ما. اگر مسجد و گروه جهادی، برنامه ای مرتبط با فضای آشپزخانه داشته باشد، همه می دانند که بسم... شروع کار با زن آقا است. زودتر از بقیه می آید و اجاق گاز را روشن می کند، آب را جوش می آورد تا بقیه خانم ها برسند و با کمک هم اتفاق زیبایی تازه ای رقم بزنند؛ خواه پخت و پز برای بسیجیان ناحیه عمار باشد یا پذیرایی از مهمانان سیدالشهدا (ع) در روضه های محرم، یا طبخ غذای گرم برای نیازمندان محله و....

● ۸ سال تجربه همدلی

رفت و آمد در گروه جهادی برای زن آقا اتفاق های خوبی مثل شناخت بیشتر همسایه ها و پیدا کردن دوستان تازه ای مثل ام البنین رجبی را به همراه داشته است. ام البنین خانم رجبی از دو سال پیش، مسئولیت واحد محرومیت زدایی گروه جهادی شهید صاحب نظر را به عهده دارد و به واسطه مسئولیتش از جزئیات برنامه های گروه باخبر است؛ مثلاً از دوازده خانواده نیازمندی که هر ماه بسته معیشتی به آن ها تعلق می گیرد و از ۳۵ خانواده ای که مشمول توزیع غذای گرم می شوند؛ همچنین جمع آوری داروهای مازاد و رساندن به نیازمندان، تهیه جهیزیه و سیسمونی و... او با اشاره به همدلی حاکم بین همسایه های مسجد و اعضای گروه جهادی که آن را در هشت سال سکونتش در این محدوده، بارها به چشم دیده است، از زمان و توانی می گوید که با جان و دل برای خوب شدن حال محله خرج می کند. گاهی به صورت حضوری برای اجرای برنامه هایی مثل پذیرایی از بسیجیان محله وقت می گذارد و بعضی اوقات نیز از داخل خانه اش کارها را پیگیری می کند تا همه چیز خوب و حساب شده پیش برود.

همسایه به همسایه

۳



مسجد مهدی قائم (عج) در دهه دوم محرم میزبان دختران نوجوان است

روضه ای برای ریحانه ها

شهادت این روزها اگر به عنوان یک بانوی دل باخته اهل بیت (ع)، دلتان هوای حضور در محفلی بی ریا و متبرک به نام سیدالشهدا (ع) را کرد، به مسجد مهدی قائم (عج) در محله بلال سر بزنید. مسئولیت برگزاری روضه های عصرانه در دهه دوم محرم امسال با دخترانی است که حول هیئتی به نام «ریحانه الحسین (س)» جمع شده اند و صرف تا صد کارها از تدارکات، پذیرایی، فضارایی، دعوت از سخنران و مهمانان و... را به عهده گرفته اند. رده سنی دختران فعال در این هیئت رادوازده تا هفده ساله ها تشکیل می دهند و آن طور که می گویند، دغدغه اصلی آن ها، فعالیت در عرصه جهاد تبیین است.



خادمان شهر در خدمت عزاداران حسینی

هم زمان با ایام تاسوعا و عاشورای حسینی، منطقه ۳ شهرداری مشهد با به کارگیری پنجاه پاکبان، شش نیروی کارشناسی و هشت نیروی سد معبر در سه شیفت کاری، اقدام به رفت و روب، شست و شوی معابر و آماده سازی مسیرهای منتهی به حرم مطهر کرد. همچنین سیزده چشمه سرویس بهداشتی سیار و دو آبخوری در معابر مستقر شد.

آسفالت نوبه فتاح ۱۳ رسید

روکش آسفالت خیابان فتاح ۱۳ در محله رسالت منطقه ۳ با مساحت ۱۱۰۵ مترمربع و صرف ۱۲۰ تن آسفالت انجام شد. این پروژه با اعتبار ۳ میلیارد و ۸۶۷ میلیون و ۵۰۰ هزار ریال، با هدف تسهیل تردد شهروندان و بهسازی معابر مناطق کم برخوردار، توسط شهرداری منطقه و با همکاری سازمان عمران و حمل و نقل شهرداری مشهد اجرایی شده است.

منطقه ۳ پاکیزه تر شد

در خرداد امسال، ۳ هزار و ۵۱۵ تن خاک و نخاله از معابر منطقه ۳ مشهد جمع آوری و به محل های مجاز منتقل شد. این اقدام با هدف ارتقای بهداشت محیط و زیبایی شهری انجام شد. بیشتر این نخاله ها از محلات رسالت، مهرگان، قرقی، عباس آباد و بهمن جمع شده اند.

شهر خبر

۳

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۰۳۹۲۵۸۶۶۷ در پیام رسان ایتا بفرستید.

۴



شما چه خبر

عزاداری با طعم همدلی

نیکوکاران محله تلگرد، عزاداری سرور و سالار شهیدان، حضرت ابا عبد...^(۴) را با دستگیری از نیازمندان محله، همراه کردند. آن هادر اقدامی که حاصل همکاری مشترک قرارگاه فرهنگی مسجد الرضا^(۴)، کانون خادم یاری خادم الرضا^(۴)، مرکز نیکوکاری احسان الرضا^(۴) و پایگاه مقاومت بسیج بلال حبشی بود، بسته های گوشت گرم گوسفندی را میان نیازمندان محله توزیع کردند. در این کار خیر که با هدف جلوگیری از بروز سوء تغذیه میان احسان پذیران انجام شد، بیش از پنجاه کیلوگرم گوشت گوسفندی به ارزش ۴۵ میلیون تومان تهیه و توزیع شد.



مسجد، پایگاه گرگشایی حقوقی از مشکلات مردم

جلسات حقوقی در مسجد النبی (ص) در پنجتن ۴۸ که گاهی به صورت موردی برگزار می شد، به فعالیتی ثابت در محله شهید قربانی تبدیل شده است. در این برنامه که با کمک یکی از وکلای پایه یک دادگستری و به صورت جهادی انجام می شود، اهالی نیازمند به دریافت مشاوره حقوقی، بین ساعت ۱۸ تا ۲۰ روزهای چهارشنبه به مسجد مراجعه می کنند و مشکلات خود اعم از نفقه، مهریه، نقل و انتقال زمین و... را با وکیل در میان می گذارند. برپایی این میز مشاوره حقوقی رایگان که با استقبال اهالی همراه شده، از ابتکارات پایگاه بسیج شهید کاوه به شمار می رود.

پرچم های برافراشته ایران در «رده»

شهامت! کتابخانه مردمی امیرحسین فردی در محله رده با کمک اعضای فعال خود، پویشی با عنوان «ایران، خانه ماست»، را اجرا می کند. در این پویش، بنایه درخواست متقاضی، پرچم ایران، پایه دیواری و لوله پرچم خریداری و بر سر در منزل یا مغازه مورد نظر نصب می شود. هزینه دریافت شده برای خدمات یاد شده، فقط ۶۰ هزار تومان و حدود ۴۰ درصد کمتر از هزینه اصلی است. کوچه های طبرسی شمالی ۱، ۳، ۵ تا قبل از خیابان میثم شمالی و کوچه های بابا نظر ۲ و ۴ تا تقاطع های طبرسی ۵، محدوده اجرای پویش هستند.



نوجوانان گلشور، میدان دار چای خانه سیدالشهدا^(۴)

کانون فرهنگی شهید اشرفی اصفهانی مستقر در مسجد امام سجاد^(۴) از سه شنبه هفته پیش، چراغ چای خانه سیدالشهدا^(۴) را با دایر کردن یک ایستگاه پذیرایی موقت، روشن کرده است. فعالان این کانون هر شب از ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۲ به یاد کاروان تشنه ابا عبد...^(۴) به رهگذاران و اهالی مفتوح ۳۰ نوشیدنی هایی مثل شربت، چای و آبمیوه طبیعی تعارف می کنند. نکته قابل تأمل در این ایستگاه صلواتی که تا چهارشنبه همین هفته دایر است، میدان داری نوجوانان محله گلشور و تقسیم وظایف چای خانه میان آن هاست.



مطالبات مردم از شهردار منطقه ۴



۱۳۷

فیضی چهارم خرداد طبق روال هر ماه، محسن نعیمی مقدم، شهردار منطقه ۴ به همراه معاون فنی و اجرایی، رئیس اداره خدمات شهری، رئیس اداره فضای سبز، معاون شهرسازی و رئیس اداره نظارت بر ساخت و سازها به همراه مسئول روابط عمومی این منطقه در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حضور یافتند و ۹۰ دقیقه پاسخگوی مطالبات شهروندان بودند.

تعداد تماس های دریافتی

۱۱ تماس



محله های پرتماس

۴۵ درصد تماس ها مربوط به محله فجر بود که درخواست نظافت و رفت و روب کوچه ها مثل کوچه نبوت ۱۶ را داشتند.

درخواست های مردم در حوزه عمران و حمل و نقل

۳۶ درصد تماس ها مربوط به احداث کانال هدایت آب های سطحی در خیابان پنجتن ۸۷ و شهید علیمردانی ۲۶ بود.

درخواست های مردم در حوزه خدمات شهری

۳۷ درصد تماس ها مربوط به رفت و روب در خیابان پنجتن ۶۰، پنجتن ۸۷ و نبوت ۱۶ بود.

پرتکرارترین درخواست ها

تعمیر و راه اندازی آسانسور پل هوایی بزرگراه شهید بابانظر از پرتکرارترین درخواست ها بود که طی روزهای گذشته، مسئولیت آن به اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه واگذار شده است.

درخواست های مردم در حوزه فضای سبز

نکته شایان توجه این بود که هیچ تماسی در حوزه فضای سبز ثبت نشد.

خرداد به روایت آمار

در خرداد سال جاری، مجموعاً ۱۳۳۹ شهروند با مرکز ۱۳۷ تماس گرفتند. ۶۵ درصد این تماس ها مربوط به اداره نظارت بر ساخت و سازها، خدمات شهری و فضای سبز منطقه ۴ بوده و مابقی تماس ها به سایر حوزه ها تعلق داشته است.

حوزه شهرسازی

۲۷ تماس مربوط به ساخت و ساز غیرمجاز در خیابان ابوذر، ابوذر ۴، محله فجر و خیابان شهید علیمردانی ۲۷ در محله ایثار بود.

۳



داستان جلد

محمد اعلمی نیا، بزرگ هیئت
از کودکی هم فانوس نفت می

آقامعلم نور هیئت شعبه

قاسم فتحی | بچه شش ساله اعلمی نیا را کلب علی، مؤسس توی پزندگی پدرش نزدیک کوچه ید... دیده بود که همه کار و نعلبکی می شوی و لپه پاک می کند و چراغ نفت می کند. بر حالادر خیابان آیت ا... عبادی ۹ نزدیک چهارراه خواجه ربیع حسینییه ای که شصت سال در عبادی ۱۰ در منزل حاج رجبل خیابان در محله راه آهن منتقل شده است. محمد همان جا پیر هیئت است. با او شب ششم محرم وقتی که هنوز جلسه و رو به غلم پنجاه ساله هیئت نشستیم و حرف زدیم. از همه قاق کنار جای بعد روضه و جوان هایی که هنوز به یاد پدران



به دکان پدرش هم می رفته و کار می کرده است: «پدرم همین چهارراه خواجه ربیع که آن موقع ته مشهد بود، پزندگی داشت؛ یک چیزی در ماهیه های کترینگ حالا صبح ها شله داشتیم و حلیم و کله پاچه. ناهار پلو داشتیم؛ پلو خورش، پلو قیمه، پلو کدو و بادمجان و شب ها هم کباب. خبری از یخچال هم نبود؛ چون برقی وجود نداشت. گوشت و باقی وسایل را توی چاه های آب خنک نگه می داشتیم. شب ها اگر کبابی درست می کردیم. اضافه گوشت هایش را می انداختیم بالای پشت بام تا مهمانی گریه ها کامل شود. چون به درد فردا نمی خورد. مردم آن زمان تازه تازه غذای خورند و مانده خوری نمی کردند.»

محمد اعلمی نیا سال ها با آب داد و بابا نان داد درس می داده است و سال ها معلم کلاس اولی ها بوده و از همان روزها و آقامعلم صدای زنده اوایل دهه ۵۰ به استخدام آموزش و پرورش چناران درمی آید و در روستاها شروع به فعالیت می کند: «خودم بچه مشهدم. یک کوچه نرسیده به میدان مجسمه که حالا می شود عبادی ۶. پشت بانک ملی یک زمین هزارمتری بزرگ بود که به کوچه علی اکبری ها شهرت داشت. بعد ها هم نزدیکی هایش دبیرستان دخترانه «آذر» افتتاح شد که الان شده حوزه علمیه.» متولد اردیبهشت ۱۳۳۳ است و از کودکی، از همان شش هفت سالگی که پدرش او را به مهدکودک برده،

مهدکودک و
کار در پزندگی

سال هاست که دیگر نیستند. آن وسط بیشتر اشاره اش می ماند به تصویر کسی که آقامعلم را از بچگی کشانده است به هیئت. به کلب علی: «من می رفتم پیش دبستانی ملی توی چهارراه خواجه ربیع نزدیک کوچه ید... خانه ای بود در کودکی که خانمی آمریکایی اداره اش می کرد. یک سال آنجا بودم و البته از معدود بچه هایی بودم که توانستم آن دوره به مهدکودک بروم. یکی دو سال بعدش با پدرم سحر قبل از اذان صبح می آمدم پزندگی و کار می کردم. رئیس هیئت که همین خدا بیامرز کلب علی بود. یک بار ظهر آمد مغازه پدرم که ناهار بخورد. دیده بود بچه کوچه چکی مثل من دارد همه کار می کند. ظرف می شویم و جمع می کنم. کمک دست آشپز ایستاده ام. اولین بار همان جابه پدرم گفت به پسررت بگو بیاید هیئت کمک ما. کلب علی جاودان رئیس هیئت بود و بیست سال پیش فوت کرد. من بچه کوچه و درشت اندامی بودم. بعد ها که رفتم، دیدم شب های جمعه، فانوس هیئت را از این خانه می برند به خانه دیگر و شده بود علامت هیئت؛ چون شب های جمعه برنامه در خانه یکی از ما برگزار می شد. نشانی این بود مثلاً از آن کوچه قبل میدان مجسمه راست می روی، دومی نه، سومی نه، نرسیده به خندق دست چپ بغل قبرستان خانه آستای تو کلی. من دیدم شب ها رفتیم به جلسه کار سختی می شود؛ چهارتا فانوس می بردم و راه را برایشان نشان می کردم. یعنی مسیر ما شده بود فانوس های روشنی که توی کوچه ها می کاشتم تا برسند به هیئت.»

هیئت کم کم دارد شلوغ می شود. چراغ های بیشتری روشن می شوند و بوی بخار سماور دویست لیتری و چای تازه دم شده با هم بلند شده است. عطر خوبی نشسته است بین من و آقامعلم. به آدم های تازه رسیده که سلام می دهد. انگشت اشاره اش را می کشد سمت ستونی از عکس های ردیف شده کنار هم؛ آن هایی که روزگاری امور هیئت را رتق و فتق می کردند ولی حالا

علامت مجلس:
فانوس های
توی مسیر



نیفتاد. به این کارها علاقه مند بودم؛ مثلاً یک صفحه ساختم از استان های مختلف ایران و دور هر استان را لامپ کشیدم و هر کدام یک رنگی داشت. وقتی می گفتند خراسان، سیم را وصل می کردم و روشن می شد و همه تعجب می کردند. بعد باد و چرخه بلبرینگ ام می رفتم گاوداری که همین دوروبر بود. بهش می گفتند تیه گو. از آنجا هیزم را بار گاری می بردیم، ده شاهی می دادم و هر چه قدر می خواستم هیزم برمی داشتیم. می آوردم برای پدرم که زیر دیگ بگذارد و غذاش را درست کند. هرکاری می کنیم باز انگار برمی گردد به دکان پدرش و دلش می خواهد دوباره سرک بکشد به همه جا و هر جایی که دلش می خواهد اما می دانست که نمی تواند. بعد اشاره می کند به یکی از بچه های هیئت که دارد وسط حسینییه راه می رود: «پدر همین آقا. آستا علی اکبر. وظیفه اش این بود که کفش های مردم را جفت کند. مثلاً پدری از دوستان دیگر نخود و کشمش می داد به مردم. مسئول روشنائی هیئت هم من بودم. بعد از چراغ توری و فانوس، مهتابی آمد. رسید به جایی که هیئت ابوالفضل هاسه تا مهتابی سه تایی داشت.»

حالا اعلمی نیادر نوجوانی همه کارهای یک هیئت بزرگ را انجام می داد. مسئولیت آبدارخانه هیئت را به او می سپردند. فانوس ها و چراغ توری ها را نفت می کرد و کم کم آن قدر پای استان و نعلبکی و سمار جای می نشست که به قهوه چی هیئت هم تبدیل شد: «من در اوج نوجوانی شدم یکی از آدم های مهم هیئت. شدم ممد قهوه چی.»

کلاس سوم بود که برق آمد. برق «عشرت آباد» آمده بود. موتور برق بزرگی که به صد خانوار برق می رساند؛ برقی که فقط برای روشنائی استفاده می شد. چون خبری از وسیله برقی نبود. آقامعلم می گوید یکی از دلایلی اینکه توی هرکاری سر رشته داشت و دلش می خواست یک کاری کند، کنجکاویش بود. هر چیز تازه ای که می آمد دلش می خواست سرازارش دریاورد. خودش می گوید: وقتی برق آمد، پدرم برای مغازه برق خرید. من کلاس چهارم بود که بعد از کلی سروکله زدن و دیدن و کنجکاوای، اگر برق مغازه قطع می شد، خودم درستش می کردم. خدا البته رحم کرد که اتفاقی برایم

داستان
روشنائی هیئت
وسه تا مهتابی
سه تایی



بچه باسواد هیئت



همان طور که ماکتار منبر نشسته ایم و روبه علمی بزرگی تکیه داده شده است. صحبت می‌کشد به علم و اینکه از سال ۱۳۴۰ تا الان هنوز توی هیئت هست و برای خودش قدمتی دارد. وسط صحبت‌مان، دختر یکی از قدیمی‌های حسینیه سر می‌کشد داخل و می‌پرسد چند نفریم و اوضاع چطور است. می‌فهمم برای بچه‌های هیئت بستنی یخی آورده است. بستنی می‌خوریم و حرف می‌زنیم؛ «آن زمان که معلم بودم باسوادترین آدم هیئت بودم؛ الان کمترین سواد را بین بچه‌ها دارم. ماشاء... همه تحصیل کرده هستند. این خانمی که آمد استاد دانشگاه است. ولی من یاد می‌آید همین کلب علی صدایم می‌کرد و می‌گفت بچه! روی این کاغذ بنویس: دو. چون دوریال نذورات گرفته بود. می‌گفت بنویس سه والی آخر. کاغذ هایش هست. حساب و کتاب ها و فیش‌های نذوراتش را هنوز نگه داشته‌ایم؛ اینکه چقدر در یک دهه محرم هزینه کردیم. این آخرکاری‌ها ما کل دهه محرم ۲۰ ریال خرج کردیم. یک چیز دیگر هم بگویم. اینکه بعضی از هیئت‌ها آن زمان واقعا جو خوبی نداشتند. آدم‌هایی که درش رفت و آمد می‌کردند، خیلی درست و حسابی نبودند. برای همین پدرم نمی‌گذاشت به هر هیئتی بروم. اما کلب علی اجازه نمی‌داد آدم‌های مسئله‌دار بیایند اینجا. برای همین پدرم اجازه داد بیایم اینجا.»



پای منبر کلب علی

یک ظرف برنجی که نان قاق را کنارش می‌گذاشتند. اینجا از یک مشغولیت دیگر هم حرف می‌زند؛ قلیان چاق کردن که رسم آن روزهای برخی از هیئت‌ها بود. این کارها را توی همان مکان حسینیه قبلی انجام می‌داد؛ همان خانه حاج رجبعلی شاهرودی که سیصد متری فضا داشت و یک حوض بزرگ زیبا وسطش که آقامعلم می‌گوید مثل دریاچه بود؛ «من خیلی خوب قلیان چاق می‌کردم. نی پیچ هم داشتیم. ساده هم داشتیم. با تنباکو چوب و معمولی هم داشتیم. آن موقع مردم برای همین چیزها می‌آمدند هیئت. حالا هم شاید بعضی‌هایشان برای شام و این‌ها بیایند. برای هرچه بود و هست، همه ماتوی خانه‌ای جمع می‌شدیم که به اسم امام حسین (ع) شکل گرفته بود و همه‌شان پناهنده به اهل بیت (ع) بودند و هستند.»

صحبت آخرمان درباره این است که چرا این حسینیه به هیئت شعرایف‌ها معروف است و چرا دیگر نامی از آن روی در و دیوارش نیست؛ «از همان روز اولی که می‌خواستند اینجا اجتماع بکنند، شده مکانی برای پناهنده شدن شعرایف‌ها (پارچه باف‌ها) و قالی باف‌هایی که مکان اصلی کسب و کارشان همین میدان شهید بوده. سه چهارباری اسم عوض کردند تا اینکه آخر سر رسیدند به این اسم: جان نثاران حضرت ابوالفضل (ع) که از قبل از سال تأسیسش در سال ۱۳۲۲ بود کارشان را شروع کرده بودند. ولی از زمان تأسیس رسمی دیگر بدون استثنا، مستمر و بدون وقفه، برنامه‌هایشان را برگزار می‌کردند.»

ظاهراً کلب علی سواد نداشته اما سخنران مجلس بوده است. یعنی کم‌کم سخنران مجلس می‌شود. با بعضی از مداح‌ها کنار نمی‌آمد. بعضی‌هایشان هم بدقول بودند و توی کارش دخالت می‌کردند. برای همین تصمیم گرفت خودش بخواند و سخنرانی کند.



داستانش را آقامعلم موقع بستنی خوردن برایم تعریف می‌کند؛ «یک بار رفته بود پیش امام رضا (ع) که از مداح‌های هیئت شکایت کند. ظاهراً این طور به او الهام شده بود که خوب معطل کسی نباش، خودت کار هیئت را بکن و خودش نرم نرم شروع کرد و سخنران شد.»

موقعی که هیئت می‌رفت سمت حرم، ممد قهوه چی یک صندلی دست می‌گرفت و هر جا هیئت می‌ایستاد، صندلی را می‌گذاشت و کلب علی می‌رفت بالا و شروع می‌کرد با آن صدای بلندش به خواندن؛ «وقتی برمی‌گشتیم، یک قوری جای تمام جمعیت را جواب می‌داد اما الان جمعیت زیاد شده و سماور دو بست لتری هم جواب نمی‌دهد. یک کیلو آب نبات می‌گرفتیم و برای سه چهار شب کافی بود اما الان هر شب بیست کیلو قند مصرف می‌کنیم.»

صحبت می‌کشد به جای و نان قاق صبحانه هیئت. این‌ها را که یادش می‌آید تکه بستنی را گوشه لبش بیشتر نگه می‌دارد و فکر می‌کند. می‌گوید ظرف‌هایش را دارند؛ استکان و نعلبکی و

نت جان نثاران حضرت ابوالفضل (ع)

کرد و هم آبگوشت مجلس را می‌پخت

قهوه چی عرباف‌هاست

هیئت شعرایف‌های مشهد، یک روز صبح، اواخر دهه ۳۰ می‌کند: سبب زمینی پوست می‌کند، غذا بار می‌گذارد. استکان رای همین آشپخ کلب علی، این بچه را کشاند به هیئتی که به «پیروان حضرت ابوالفضل (ع)» شهرت پیدا کرده است؛ ی شاهرودی قرار داشت و حالا مدتی هست که به این طرف بزرگ شد و درس خواند. بزرگ شد و معلم شد و حالا هم بزرگ و قرآن قبل از روضه شروع نشده بود. کنار منبر سه پله‌ای شان چیز گفتیم. از رسم‌ها و مسلک‌ها و مشرب‌ها و کلب علی و نان شان و به رسم پدرانشان به مجلس امام حسین (ع) می‌آیند.



مرور خاطرات ۴ دهه زندگی حسین مرصعی از ۲۰ متری طلاب که حالا خیابان شهید علیمردانی است

تماشای گنبد از پشت بام خانه‌ها



محله‌گردی

ایستگاه
اول



○ قدیم این طور نبود که در هر محله چند مطب دکتر باشد. ابتدای خیابان شهید علیمردانی فعلی، درست در همسایگی مسجد مجید، مطب یک پزشک عمومی بود به نام دکتر عبادی که همیشه غلغله بود. آخرین مبلغی که از ویزیتش به یاد دارم، ۷ هزار تومان است. تاجایی که می‌دانم، چندین سال است که به خاطر کهولت سن، طبابت را کنار گذاشته است.

فرزانه شهامت! خیابان شهید علیمردانی امروز کجا و بیست متری طلاب سال ۱۳۵۷ کجا! حسین مرصعی، در پس ساختمان‌های بلند و مجلل این خیابان و فروشگاه‌های وسیع و نونوار امروز آن، تصویر سیاه و سفیدی از خانه‌های خشتی و کوچه‌های خاکی قدیم را به یاد می‌آورد. آن زمان، جوانی بیست و هفت ساله، گمنام و تازه انتقال یافته از ژاندارمری تهران بود که بنا داشت در این محدوده ساکن شود و امروز، پیشکسوتی هفتاد و سه ساله و شناخته شده میان اهالی ورزش همگانی مشهد به شمار می‌رود. او سال‌های متمادی، صبح‌ها پیش از رفتن به سر کار، فاصله خانه تا قبرستان گلشور قدیم (بوستان بهشت کنونی) را با لباس ورزشی دویده است تا هم سلامت جسم خود را حفظ کند و هم فرهنگ ورزش کردن را میان اهالی محله ایثار جا بیندازد.

○ سرتاسر بیست متری طلاب را نگاه می‌کردی، حتی یک خانه دو طبقه نبود. از روی پشت بام هاگنبد حرم آقا دیده می‌شد. خانه‌ها همه ویلایی و همکف بود. رسم بود که خانه‌ها زیر زمین هم داشته باشند. مردم خود کفا بودند: توی باغچه‌هایشان سبزی می‌کاشتند، مرغ و خروس داشتند و بعضی‌ها هم گوسفند.

ایستگاه
دوم

ایستگاه
سوم

ایستگاه
چهارم



○ دنیایی داشتم با مرحوم علی اصغر غفوری مقدم، صاحب بستنی «دقت». عصرها که از سرکار برمی‌گشتم، می‌رفتم کمکش. بستنی می‌بردیم به تالارها، باغ‌ها و جاهایی که سفارش داشتند. حین کار، برایم تعریف می‌کرد از روزگاری که روی گاری دستی شیر و بستنی می‌برد به ته‌پل محل، کوچه سیابون و... هنوز هم با بچه‌هایش ارتباط دارم و روزهای شلوغ، می‌روم کمکشان.



ایستگاه
پنجم

○ امروز کوچه‌های شهید علیمردانی «فرد» به خیابان مجلسی شرقی متصل می‌شود. قدیم، نه خبری از این کوچه‌ها بود و نه بولوار مجلسی. به جای آن قلعه شادکن بود که می‌گفتند کار اصلی مردمش، گاوداری بوده است. سال ۵۷ که من آمدم مشهد، بقایای روستا و طویله‌هایش هنوز پابرجا بود.

ایستگاه
ششم



○ قدیم، از کوچه مسجد صاحب‌الزمان (عج) (علیمردانی ۲۷) به بعد خاکی بود و بن بست و محدوده کوره‌های آجرپزی. گله به گله کوره‌ها را می‌دید. الان فقط دو تا باقی مانده است. تماشای آن آدم را به تعجب می‌اندازد که با امکانات قدیم، چطور این قدر زیبا و دقیق ساخته شده‌اند.

○ حاج علی بخشی، لبنیاتی محله است. قدیم‌ها مغازه‌ای خیلی کوچک به اندازه یک پراید داشت. سطل خالی را می‌بردی، روی آن شماره می‌زد، توی آن شیر را می‌پاشید و می‌کرد و فردا سطل پر از ماست را تحویل می‌داد. پسرش، آقا اسد... در کنار حاج علی، کار لبنیاتی را به صورت فروشگاه‌های بزرگ در همان جا و به همان نام ادامه می‌دهد.





در مسجد و حسینیۀ چهارده معصوم (ع) مادران فقط شنونده نیستند، مسائلشان را مطرح و راه حل پیدا می کنند

آیین ساختن خانه

چالش های زندگی تصمیم هوشمندانه بگیرند و چطور تلخی ها را تبدیل به گفت و گو کنند.

● ارائه مطالب کاربردی و به روز

معصومه سیدآبادی از مادرانی است که به تازگی به جمع شرکت کنندگان کارگاه های آموزشی مسجد و حسینیۀ چهارده معصوم (ع) پیوسته است. او تا کنون در پنج جلسه شرکت کرده و به گفته خودش، حضور مستمر در این دوره هایی دلیل نبوده است: «بیان ساده و روان استادان، از دلایل اصلی جذابیت این جلسات است؛ محتوایی که بدون پیچیدگی های مرسوم ارائه می شود و در عین حال به مسائل ملموس و روزمره خانواده های پردازد.»

سیدآبادی باور دارد که تفاوت این کارگاه ها با برنامه های مشابه، در نکات به روز و کاربردی آن است؛ نکاتی که از دل زندگی واقعی می آیند، نه صرفاً از متون نظری.

او پیش از این تصور می کرد دوره های همسرداری تنها مجموعه ای از توصیه های کلی و تکراری هستند. اما تجربه حضور در این جلسات نگاهش را تغییر داده است: «اینجا صحبت از مهارت هایی است که کمتر در جایی آموزش داده می شود؛ مهارت هایی برای همسر بودن، برای مادر بودن، و برای ساختن فضای آرام تر در خانه.»

تأکید می کند که طی همین پنج جلسه، مطالبی آموخته است که نه تنها آرامش بیشتری در رفتار او ایجاد کرده، بلکه در بهبود روابط خانوادگی اش نیز مؤثر بوده است.

در همسران بود. همین شد که ایده کارگاه های آموزشی «آیین همسرداری» اینجا شکل گرفت.

● تلخی هایی که شیرین می شوند

شش ماهی می شود که جلسات آموزشی با حضور او و حجت الاسلام مصطفی باغبان بجستانی، یکی از کارشناسان خانواده برگزار می شود. از پنج مادر شروع شد و حالا، سی نفر گوشه حسینیۀ کنار هم می نشینند و در حال آموختن چهارده رکن همسرداری هستند. صفرزاده از جلسات کاربردی شان بیشتر برایمان می گوید: به این نتیجه رسیده ایم که کارگاه های آموزشی با نمونه مشکلاتی که خود همسران مطرح می کنند، خروجی بهتری دارند. بانوان مهارت حل مسئله را بهتر یاد می گیرند، مادرهای یاد می گیرند چطور در برابر

محمد رضا فیضی | در دل کوچه پس کوچه های محله شهید قربانی، مسجد و حسینیۀ چهارده معصوم (ع) فقط یک مسجد نیست؛ پناهی است برای دل هایی که گاهی زیر فشار روزمرگی و اختلافات خانوادگی خم می شوند. اینجا جایی است که حجت الاسلام والمسلمین جواد صفرزاده، نه فقط امام جماعت، بلکه شنونده و راهنمای مادرانی است که آمده اند تا خانه هایشان را از نویساند و حال و هوای آینده زندگی مشترکشان را خوب کنند. همین دغدغه ها بود که جرقه برگزاری دوره های آیین همسرداری را زد؛ جلسه هایی که علاوه بر دادن آموزش، تبدیل شده اند به فرصتی برای بازسازی رابطه ها. در این مسجد و حسینیۀ، ستون خانه ها با آموختن مهارت گفت و گو قد می کشد.

● نمایان شدن گره های خانوادگی

در مسجد و حسینیۀ چهارده معصوم (ع) محله شهید قربانی، جایی میان زمزمه دعاها، مادرانه، حجت الاسلام جواد صفرزاده کاری را آغاز کرده که به قول خودش «طعم زندگی را عوض می کند.» او که سطح سه حوزه علمیه در رشته علوم و اخلاق اسلامی راپشت سر گذاشته، از اجتماع کوچه کچک اما بسیار مهم خانواده شروع کرده است. می گوید: در هر خانه، مادر رکن است و پدر ستون. اگر مادر تربیت را بلد باشد، خانه نمی لرزد و آینده اش تضمین است. ما چرا از تربیت فرزند شروع شد، اما کم کم گره های زندگی مادرهایی یکی نمایان شد؛ گره هایی که ریشه اش نه در بچه ها، بلکه



نوجوان محله بلال به عنوان کمک مربی چرتکه، مشغول به تدریس است

در چرتکه، پشتکار حرف اول را می زند



علاقه مند شدم. الان که به عقب نگاه می کنم از اصرارهای مادرم راضی هستم؛ چون چرتکه تنها راهی بود که تا آخرش رفتم و از اینکه نیمه کاره رهاش نکردم، خوشحالم.



فرزانه شهامت | مسیروپرزحمت و نه چندان دلچسب یادگیری چرتکه برای علی داوری نژاد به روزهای خوب آن رسیده است؛ روزهایی که طعم شیرین ثمره زحمت هایش را می بیند و در آموختن می کند. او که خردا امسال، پایه ششم ابتدایی را با موفقیت در دبستان امام حسین (ع) واقع در محله بلال به پایان رساند، صاحب رتبه نخست مسابقات کشوری چرتکه در تیر ۱۴۰۲ است. آن اوایل به یادگیری چرتکه به عنوان ابزاری برای انجام محاسبات ریاضی علاقه ای نداشت اما با اصرار مادرش برای ادامه این مسیر و پیشه کردن صبر و حوصله، توانست توانایی هایش را اثبات کند.

● یادگرفتن چرتکه را کی و چطور شروع کردی؟

از کلاس سوم ابتدایی زیر نظر خانم آمنه کاردان مقدم که از دوستان مادرم هستند، شروع کردم. ایشان چرتکه را به صورت حرفه ای یاد می دهند.

● از علاقه ات به این مهارت بگو.

راستش با اینکه ریاضی ام خوب بود، شرکت در کلاس چرتکه، به پیشنهاد مادرم بود. نه علاقه خودم، طوری که آن اوایل چندان حوصله ادامه دادن نداشتم و درس هایش برایم سخت بود.

● این آموزش ها چقدر طول کشید؟

دوازده ترم بود و من مدرک آخرین ترم را سال ۱۴۰۲ از مؤسسه اندیشه برتر گرفتم. در این مدت، هفته ای سه بار در کلاس آموزشی شرکت می کردم. هر جلسه بین یک تا یک و نیم ساعت طول می کشید و گاهی واقعا خسته می شدم.

● با این حساب، چرا ادامه دادی؟

دلیل اصلی اش اصرار و تشویق مادرم بود و به مرور زمان،

● رشته دیگری هم بوده است که تا نیمه راه ادامه بدهی؟

بله، ژیمناستیک را در مهد کودک یاد گرفتیم و ادامه ندادم. کاراته را هم همین طور چون فقط هفت سال داشتم و از مبارزه می ترسیدم. کونگ فو را هم به خاطر درس و مدرسه رها کردم. قبل از اینکه به شال بند و مسابقات برسم.

● از مسابقه چرتکه تعریف کن.

آن روز متأسفانه پدر و مادرم نتوانستند همراهم بیایند و با مربی ام به محل امتحان رفتم. استرس داشتم. حدود ۸ شرکت کننده شاید هم بیشتر، آنجا بودند. در مدت بیست دقیقه باید به ۱۵ سؤال جواب می دادم. همه اش جمع، تفریق، جذر، تقسیم و توان بود. من حدود ۹۰ سؤال را جواب دادم. همان جامدتی را منتظر ماندیم تا برگه هایمان تصحیح شود و از پشت بلندگو اعلام کردند که نفر اول شده ام.

● چه حسی داشتی؟

باور نمی کردم. نمی دانستم با این همه خوشحالی باید چه کار کنم. به خانه که رفتم، به شوخی به مادرم گفتم که قبول نشده ام؛ بعد غافلگیرش کردم و گفتم اول شده ام. از خوشحالی گریه کرد.

● یادگرفتن چرتکه چه تأثیری در درس ریاضیات داشته است؟

سؤالات را سریع تر و راحت تر حل می کنم.

● با مدرک فارغ التحصیلی دوره چرتکه که از مؤسسه ضریح آفتاب گرفته ای، همچنین افتخاری که به دست آورده ای، چه می کنی؟

قرار است امسال تابستان در مؤسسه ای دیگر که اطراف میدان راهنمایی است، به عنوان کمک مربی، درس بدهم و درآمد داشته باشم. تابستان پارسال هم کنار مربی ام تدریس را تجربه کردم.

● به نظرت موفقیت در چرتکه به چه ویژگی هایی نیاز دارد؟

بیشتر از همه باید علاقه داشته باشی و تلاش کنی. این طور نیست که کسی بخواهد موفق شود اما نتواند.



طلاب، گلشور، ایثار، تلگرد، وحید، فجر، رده، پنجتن، شهید قربانی
التمور، کوی مهدی

محلات منطقه‌ها

راه آهن، فاطمیه، گاز، مسلم، دروی، سپس آباد، طبرسی شمالی، عباس آباد
رسالت، خیرآباد، بهمن، خواجه ربیع، مهر مادر، بلال، قرقی، مهرگان



مسجد فاطمه الزهرا (س) در پنجتن ۴۷، کانون دورهمی‌های مؤمنانه و فعالیت‌های جمعی اهالی به شمار می‌رود که با گذشت سی سال از تأسیس نیازمند توسعه و بهسازی است اما مشکلات مالی، مانع از اتمام این پروژه نیمه‌کاره شده است.



بافت مذهبی کوچه را می‌توان از نصب کتیبه‌ها و پرچم‌های متعدد سیاه، مزین به نام سیدالشهدا (ع) بر سر در منازل فهمید. اهالی معتقدند که باید تا پایان ماه صفر، کوچه را متبرک به حضور این پرچم‌ها و کتیبه‌ها نگه دارند.



کوچه‌ای با هویت روستایی در دل محله

فرزانه شهامت‌اثر چند دود دهه از الحاق روستای خطیب به محدوده شهری می‌گذرد. نام خطیب که در زبان محاوره اهالی، «خطیف» گفته می‌شود، هنوز از ذهن‌ها پاک نشده است. کافی است این نشانی را از شهروندان محله پنجتن جویا شوی تا به پنجتن ۴۷ که مزین به نام شهید ناظم تقوی است، راهنمایی‌ات کنند. همدلی همسایه‌ها و روابط صمیمانه میان آن‌ها، میراثی ارزشمند از دوران روستا بودن این محدوده به شمار می‌رود که حتی در یک کوچه‌گردی کوتاه نیز به چشم هر رهگذری خواهد آمد.

کوچه شهید
ناظم تقوی ۶
محله پنجتن



منبع آبی که در انتهای کوچه، در حیاط منزلی مسکونی واقع است، هر چند سال هاست کارکرد خود را از دست داده، پیش از آنکه اهالی زیر پوشش شبکه آب شهری قرار بگیرند، تأمین آب شرب را بر عهده داشت.

در انتهای کوچه، زمین‌های کشاورزی قرار دارد که بیشتر، گندم در آن کشت می‌شود. وجود این اراضی را می‌توان آخرین بقایا و نشانه‌های پیشینه روستایی این محدوده به شمار آورد.



آبادی این کوچه به سال‌های میانی دهه ۸۰ باز می‌گردد؛ زمانی که علاوه بر ساخت مسجد فاطمه الزهرا (س)، دبستان پسرانه امام هادی (ع) برای رفع نیازهای آموزشی این محدوده، به بهره‌برداری رسید. این سرانه آموزشی سال ۱۴۰۱ با ساخت دبستان دخترانه امام هادی (ع)، افزایش یافت.